

انگار از دل خواب های کودکی ام

نمایش های "عجایب المخلوقات" و "مکبث" کار رضا ثروتی

چاپ شده در : روزنامه اعتماد

زمان انتشار : تیر ماه ۱۳۹۱

چند بار برایتان پیش آمده که از بچگی به احتمال یک اتفاق هیجان انگیز یا هراس آور فکر کنید و بعد، در حالی که دیگر سال هاست آن خیال بچگی به یادتان نیامده، ناگهان در فیلم یا تئاتری همان را ببینید؟ انگار کسی همزاد شما بوده و خیال کودکی شما را به تصویر درآورده. در این موقعیت ها واکنش آدمی همیشه خرسندی و خوشحالی نیست. گاه هم واکنش غریبی در آدمی شکل می گیرد که سرچشمه روانشناختی اش را راحت نمی توان یافت: ترکیبی از احساس فاش شدن و لو رفتن، نوعی فرافکنی و تلاش ناخودآگاه برای به دست آوردن تفاوت هایی میان آن چه در آن فیلم یا تئاتر دیده ایم و آن چه در کودکی خیال یا بازی اش کرده ایم. اما من در دو سالی که مدام و چندباره «مکبث» و «عجایب المخلوقات» کار رضا ثروتی را می بینم، از این که بسیاری میزانشن های نزدیک به غیرممکن را که بازیگران بر صحنه اجرا می کنند یا بسیاری از تصویرها و اصوات غریبی که چشم و گوش تماشاگر را بدانها مهمان می کنند و همزمان و عمداً می آزارند، درست مانند برخی کابوس ها یا بازی های کودکی من و خواهر و برادرم است، هیچ در نمی روم و گوشه ذهنم پذیرفته ام که لابد همزادی داشته ام؛ یا دیوانه مشابهی وجود داشته که همین بازی های عجیب و دور و پرت را می کرده است!

این که وقتی آدمی دارد روی زمین صاف راه می رود، یکهو در چند قدم آخرش از روی زمین کنده شود و به طرف بالا برود و کم کم انگار تنش هم به طور عمودی کش بیاید؛ بی آن که از جایی و با طنابی آویخته باشد (در «مکبث»); این که بتوانیم افرادی را با ابعادی انتخاب و چیدمان کنیم که پشت هم بایستند و همدیگر را به طور کامل بپوشانند و فقط وقتی از پشت هم سرک بکشند یا یکی شان همچون نوزادی از شکم آن یکی بیرون بپرد، تازه بفهمیم بیش از یک نفر در برابرمان قرار داشته (در «عجایب المخلوقات»); این که کراحت و غرابت سه ساحره پیر را با مرد تصویرکردن شان و با لباس نظامی/پیشاهنگی بی صاحب و بی زمان و مکانی که بر تن شان کرده ایم، افزایش و گسترش تمثیلی بدهیم (در «مکبث»); این که کسان

پرشماری را همچون یک پیکره واحد و به هم چسبیده، مانند پلیس های آن قسمت از انیمیشن «پلنگ صورتی» که انگار در یک ابر حاصل از غبار دویدن شان به پیکره ای واحد بدل شده بودند و با هم به دنبال دزد بدشانس می دویند، یکجا و «قلفتی» در مقابل باد و طوفان رو به رویشان بر صحنه به حرکت درآوریم (در «عجایب المخلوقات»؛ همه و همه می توانستند سال های سال از خیالات دوستداران تئاتر تجربی در ایران باقی بمانند و هرگز با آراستگی اجرایی به صحنه نیایند، اگر این دو نمایش اجرا نشده بود.

اما چون اساساً آکروباسی و سختی های اجرایی در نمایش های تجربی اغلب بی خط و ربط این سال ها، به اطواری بیرونی و بدون کارکرد به قصد متفاوت نمایی صرف بدل شده، این احتمال وجود دارد که «مکبث» و «عجایب المخلوقات» را از جنس همان ها تصور کنید. در حالی که حتی ایده های کلی و قابل توصیف کارها، حتی پیش از آن که به تماشایشان بنشینید، می تواند روشنگر دلمشغولی ها و تأثیرات حسی و مفهومی بسیار دقیقی باشند: وقتی مکبث و لیدی مکبث، هر دو را مردانی با سرهای تراشیده (بابک حمیدیان و مرتضی اسماعیل کاشی) بازی می کنند، روشن است که «این-همانی» و نبود جنسیت مشخص در هر دو می تواند تأویل ویژه این خوانش از متن کهن-الگوشده شکسپیر باشد؛ که وجه زنانه مکبث که تحت تأثیر زنش است و وجه مردانه لیدی مکبث که بر مردش سلطه دارد، از این طریق به نمایش گذاشته شده. یا وقتی همه تاریخچه «مادری» کردن یک زن (پانته آ پناهی ها که بار دیگر در انتقال حس مادر نمونه ای «عجایب المخلوقات» با ابزار حرکتی و نگاه و صورت و صدا و زبان بدن بدون دیالوگ نشان می دهد چرا تواناترین بازیگر زن این گونه نمایش هاست) از طریق شبیه سازی او با یک ماشین رختشویی خلاصه می شود، روشن است که حتی راه طرح دیدگاه های سیاسی و جامعه شناختی هم به خاموش ترین و ظریف ترین شکل ممکن، هموار خواهد شد.

شب های زیادی به اتمام اجرای دو کار نمانده. اما اطمینان دارم که بعد از این همه دیدارها، باز به تماشای «مکبث»، یکی از خلاقانه ترین و کابوس و اترترین برداشت های این سال های تئاتر ما از متون کلاسیک ؛ و «عجایب المخلوقات» که به واقع عجایب مخلوقات نمایشی ما در به کارگیری افکت های صوتی و نور و میزانشن و زاویه های غریب نشستن و قل خوردن و آویزان شدن بازیگران و زبان اندام هاست، خواهم نشست.